

بررسی نظریه مشهور در تفاوت دیه زن و مرد

حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمدعلی ایازی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

دیه یکی از انواع مجازاتی است که ضرر و زیان ناشی از فقدان فرد را جبران می‌کند و به عنوان جریمه بر مجرم اعمال می‌شود و به این دلیل، نقش بازدارنده دارد. یکی از مباحث مطرح در بحث دیه، تعیین مقدار و تفاوت دیه زن و مرد در فقه اسلامی و به‌ویژه فقه شیعه و بررسی نظرات جدید است. این گفتمان بیشتر ناظر به قوانین کشوری مطرح شده؛ زیرا طبق ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی جمهوری اسلامی ایران، دیه قتل زن مسلمان، خواه عمدی و خواه غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان تصویر شده است. در این باره دو جریان و نظریه وجود دارد: ۱. نظریه مشهور فقها که مبنای تعیین قیمت دیه را بر اساس روایات نبوی و اهل بیت می‌داند. ۲. نظریه‌ای که مبنای تعیین قیمت دیه را بر اساس کلیت بیان قرآن می‌داند و مخالف تعیین دائمی مقدار معین و دائمی قیمت دیه و مخالف تفاوت میان زن و مرد در خون‌بها و هزینه آسب‌هاست.

این مقاله در مقام اثبات عمومیت نظر قرآن و تثبیت آن است. تفسیر تنها آیه دیه، بررسی آیات دیگری که مؤید این آیه هستند و نیز بررسی روایات به ظاهر مخصص حکم، از جمله مباحثی است که این نوشتار به آنها می‌پردازد. همچنین تلاش شده است بحث‌های فراوان انجام‌شده بین این دو نظریه، به همراه ادله آنها در این مقاله بازتاب یابد.

کلیدواژه‌ها: دیه، نابرابری زن، مجازات و کیفر، تفاوت زنان از مردان.

مقدمه

در قوانین عرفی امروز، مجازات و جریمه برای ارتکاب قتل و جرح و ضرب، از سویی جنبه عمومی دارد و در جهت حفظ نظم و امنیت جامعه می‌باشد و حکومت‌ها برای کیفر فردی که حریم جامعه و حقوق و امنیت دیگران را نقض کرده، مجازات‌هایی تعیین می‌کنند و با هدف تنبیه مجرم یا تأدیب او، یا عبرت دیگران و پیش‌گیری و بازدارندگی و یا همه آنها، وی را به مجازات متناسب طبق قانون محکوم می‌نمایند، و از سوی دیگر، به جبران خسارات، و حمایت از آسیب‌دیده می‌پردازند و مقداری از مال را برای درمان و پشتوانه خانواده آسیب‌دیده تعیین می‌کنند.

دیه در قانون مجازات اسلامی - که پیش از اسلام وجود داشته - پیشینه تاریخی دارد و مناسب با احوال و عقلانیت آن منطقه و فلسفه حقوقی مشخص وضع شده است. از این لحاظ، امری ناشناخته نبوده و ماورایی نیست. دیه برای این وضع شده تا کسی که اقدام به جنایت خطایی کرده است، ضرر و زیان ناشی از فقدان فرد جبران شود، و به عنوان جریمه بر مجرم اعمال می‌شود تا بر شخص مرتکب قتل یا جرح بار شود. البته میزان و مقدار آن در روایات نبوی و اهل بیت علیهم‌السلام با اقرار و تأیید از روش گذشته مشخص شده است. اما روشن است که این قانون کیفری، همه آن چیزی نبوده که در جزیره‌العرب و پیش از اسلام جریان داشته است؛ زیرا احکام کیفری اسلام هر چند از متن واقعیات و نیازهای آن عصر برخاسته، و مسائل و مشکلات آن منطقه را در نظر گرفته، اما این‌گونه نبوده که همه آن چیزی باشد که پیش از آن عمل می‌شده است. برای نمونه، در آنجا دیه رئیس قبیله بیش از سایر افراد بود؛ دیه فرد عادی از قبیله‌ای که قوی‌تر بود، بیشتر از دیه قبیله ضعیف بود؛ دیه مرد دو برابر زن بود؛ دیه فرد آزاد بیشتر از دیه بنده بود؛ اگر کسی امکان پرداخت بدهی خود را نداشت، بنده طلب‌کار خود می‌شد؛ خانواده در تحویل جانی به حاکم و رئیس قبیله مسئول بود و چنانچه مجرم فراری می‌شد و او را تحویل

نمی‌دادند، اموال آنها ضبط و تا زمان تحویل جانی، مصادره می‌شد. (جواد علی، ۱۹۷۶م، ج ۵، ص ۴۸۹) اما قرآن همه آنها را نپذیرفت؛ تنها یک دسته از این احکام را امضا، و برخی دیگر را رد کرد؛ مثلاً، در باب قصاص بر این نکته تأکید کرد که اگر فردی از قصاص گذشت و خواست دیه بگیرد، دیه فرد، به اندازه خودش است و کیفر هر چیزی به اندازه خودش و یکسان می‌باشد: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.» (شوری: ۴۰) و باز در قصاص هم فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى.» (بقره: ۱۷۸) و حتی بیان کرد که اگر قرار است قصاص عضو صورت گیرد (هر کسی می‌خواهد باشد)، شبیه همان عضو باید باشد، نه غیر آن: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ.» (نحل: ۱۲۶) و در جای دیگر فرمود: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ.» (نساء: ۹۲) در جای دیگر نیز در تأکید بر این مسئله که این قانون سابقه طولانی در شریعت موسوی دارد، می‌فرماید: «وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ.» (مائده: ۴۵) از این رو، قانون جاهلی یادشده (اگر قبیله‌ای قوی‌تر است، پس دیه او بیشتر است) را رد می‌کند و می‌گوید: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» و نه بیشتر.^۱ اما وقتی این قوانین در فقه تدوین شد، میان آنچه قرآن در شکل کلی آن را تأیید و امضا کرد، با آنچه در احکام کیفری بیان کرده بود، به استناد روایات اسلامی، تفاوت‌هایی شکل گرفت. و دلیل آن، از سویی می‌تواند تخصیص حکم از سوی سنت تلقی گردد، و می‌تواند، تعیین جزئیات آن مناسب با آن عصر، تفسیر

۱. درباره تفسیر این آیه و بحث‌های تاریخی‌ای که در ذیل آن آمده است، ر.ک به: قرطبی، **الجامع لاحکام القرآن**، ج ۲، ص ۲۵۱ / نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام**، ج ۴۲، ص ۶۶. روایاتی در این زمینه در معنای آیه و رد تصور باطل نقل شده است. ر.ک: **وسائل الشیعه**، ج ۲۱، ص ۲۹، ح ۳ و برای توضیح بیشتر ر.ک: ایازی، محمدعلی، **فقه پژوهی قرآنی**، فصل سوم، و از همین نویسنده مقاله «زبدۃ البیان و تفاسیر فقهی اهل سنت» مجله کیهان اندیشه، ش ۶۷، ص ۵۴.

شود و همان نسبت میان فرایض و سنن در احکام تلقی گردد که فرایض دائمی هستند و سنن قابل تغییر،^۱ و به حساب تاریخمندی آن گذاشته شود که نمونه‌های این مسئله در کتب فقهی فریقین فراوان، و در برخی دیگر از احکام (همچون رجم) این گفت‌وگوها منعکس شده است.

این مقاله به هردو نظریه و ادله آن پرداخته است: از سویی، این احکام را به تبعیت از قرآن، بحث و بررسی کرده و از سوی دیگر، کلیت آن احکام را با نقل روایات و شبهات گوناگون آن تفصیل داده است. یکی از این موارد، تفاوت دیه زن و مرد است، تا آشکار شود مراد قرآن کریم چیست، و آنچه در سنت آمده، آیا با این هدف بوده که این احکام مبنای دائمی دارد و در ردیف مجازات‌های بازدارنده و تنبیه خطاکار در همه عصرها ذکر شده است، و یا تعیین جزئیات و تفاوت زن و مرد، در این روایات نوعی محکومیت مالی مناسب با فرهنگ آن عصر بوده است؟

۱. گفته شده: تفاوت است میان احکامی که در قرآن آمده و از آن بارها به «فرایض» تعبیر شده (ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۸۹، ج ۲، ص ۴۹۸) و احکامی در قرآن بیان نشده، و در سنت آمده و به «سنن النبی» تعبیر شده است که در اصل این ماده تغییر و تحول نهفته و به تعبیر مصطفوی (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۵، ص ۲۳۹) سنن و سینه از یک ماده مشترک و جامع گرفته شده و چون سنت‌ها در حال تغییر است، به آن سنت می‌گویند، چنان‌که سال را هم به این دلیل که در حال تغییر است، سنه می‌گویند؛ به هر حال، سنت پیامبر در برابر فریضه، در مقام بیان احکام حکومتی است، یا به صورت تخصیص و یا تقیید حکم زوال‌پذیر است. در این دسته از احکام این پرسش مطرح است که اگر دائمی شد، ملاک دائمی بودن آن چیست و آیا روایاتی که می‌گوید: حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، (کافی، ج ۱، ص ۵۸) شامل این دسته از احکام می‌شود، یا این روایت ناظر به فرایض است، یا حکم در ظرف موضوع و خصوصیت آن است؟ در این باره ر.ک: ایازی، سیدمحمدعلی، در مصاحبه با مجموعه مقالات پانزدهمین کنفرانس وحدت اسلامی در معنای حلال و حرام جاودانی، ۱۴۲۳/ق/۱۳۸۱ ش.

بی‌شک، برای اینکه این قضیه روشن شود، باید از قرآن کریم و فهم جایگاه موضوع آغاز کرد. تردیدی نیست که مبنای مهم و اصلی این حکم تنها در قرآن کریم، این آیه شریفه است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. (نساء: ۹۲)

هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد؛ و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد، باید که بنده‌ای مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایش را به خانواده‌اش تسلیم کند، مگر آنکه خون‌بها را ببخشند؛ و اگر مقتول، مؤمن و از قومی است که دشمن شماست، فقط بنده مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند، خون‌بها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس که بنده‌ای نیابد، برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد و خدا دانا و حکیم است.

تفسیر آیه ۹۲ نساء

این آیه، ضمن تفاوت گذاشتن میان موردی که قتل ناشی از خطای فرد باشد، با جایی که از عمد انجام شده، به عنوان دیه آن اشاره می‌کند. اکنون پرسش‌هایی درباره این آیه مطرح است:

اولاً، منظور از «دیه» چیست؟

ثانیاً، آیا قید «مؤمن» در این آیه موضوعیت دارد و این حکم کیفری شامل غیر

مؤمن نمی‌شود؟

ثالثاً، آیا لفظ «مؤمن» ناظر به مرد است و شامل زن نمی‌شود، یا آیه همانند آیات دیگر بیانگر احکام - صرف نظر از روایات - عمومیت حکم را بیان می‌کند و تذکیر آن از باب غلبه و کاربرد زبانی دارد؛ مانند آیات دیگری که به شکل مذکر آمده است؟

۱. کلمه «دیه» به گفته راغب اصفهانی، از ریشه «وَدَى، یودى و اوداه» گرفته شده؛ یعنی: اهلکه کانه أسال دمه؛ گویی خوش سرازیر شد؛ و: وَدَيْتُ الْقَتِيلَ: أعطیت دیتة؛ نابود کردم و دیه‌اش را پرداخت کردم؛ و يقال: لما يعطى فى الدّم: دية؛ به این دلیل که در قتل خون‌بهایش را می‌دهند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۶۲) بنابراین، معنای دیه، خون‌بهاست. اما نظر دیگر، دیه را هر چند خون‌بها می‌داند، اما بر اساس مبنایی می‌داند؛ یعنی: ارزش‌گذاری مادی برای جبران آسیب وارده به شخص یا خانواده متوفی. دلیلش را نه ارزش خون، بلکه جایگزین آن می‌داند؛ یعنی می‌گوید: دیه مالی است که از طرف جانی به شخص مورد جنایت قرار گرفته (اگر عضوی از دست داده باشد) و یا به ورثه او (اگر کشته شده باشد) برای جبران خسارت می‌دهند. ظاهراً همین معنای دوم هم در به‌کارگیری آن مراد بوده؛ زیرا خود خون‌بها خصوصیتی ندارد و معامله‌ای انجام نگرفته و هیچ چیزی در برابر خون و یا نقص عضو به لحاظ عاطفی و انسانی قرار نمی‌گیرد؛ در نتیجه، پرداخت دیه در عوض جبران آسیب، بر مبنای روش عقلا می‌باشد. به عبارت دیگر، در دیه، روش عقلایی پیش از اسلام بوده و جنبه تعبدی و راز پنهانی نداشته و اسلام هم آن را در شکل کلی تأیید کرده است.

۲. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً»؛ هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد. کلمه «خَطَأً» به معنای «اشتباه و غلط» است و مقابل آن، کلمه «صواب» قرار دارد و مراد از آن در مقابل «عمد و تعمد» است؛ چون این آیه در مقابل آیه بعدی قرار دارد که می‌فرماید: «وَمَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا».

۳. مراد از نفی (ما) در جمله، نفی اقتضاء است؛ یعنی: مؤمن پس از دخولش در حریم ایمان، دیگر هیچ اقتضا و دلیلی برای کشتن مؤمنی مثل خودش ندارد؛ مگر کشتن از روی خطا. بنابراین، مفهوم آیه چنین می‌شود: اگر درباره دیگران به این دلیل که فرد مسلمان نیست، بسا بهانه‌ای داشته باشید، اما درباره مؤمن چنین وجهی ندارد. البته مفهوم آن این نیست که اگر غیر مسلمان باشد می‌توانید و قتل جایز است؛ زیرا در آیه دیگر هم این معنا و جواز نفی شده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲)؛ هر کس، کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد؛ و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد. در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده مکشید، مگر به حق؛ و هر کس به ستم کشته شود، به طلب‌کننده خون او قدرتی داده‌ایم.

۴. استثنای «إِلَّا خَطَاً» از «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا»، استثنای حقیقی و متصل است. بنابراین، استثنای در آیه، استثنای متصل، و برگشت معنای کلام به این می‌شود: مؤمن هرگز قصد کشتن مؤمن را بدان جهت که مؤمن است نمی‌کند؛ یعنی با علم به اینکه مؤمن است، قصد کشتن او را نمی‌کند. نظیر این جمله در افاده نفی اقتضاء، آیات فراوانی است که همگی در مقام بیان نفی اقتضاء است؛ از آن جمله، آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ» (شوری: ۵۱)؛ هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی با او سخن بگوید؛ و آیه: «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِئُوا شَجَرَهَا» (نمل: ۶۰)؛ شما را توان رویانیدن درختی از آن نیست؛ و نیز آیه «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» (یونس: ۷۴)؛ مردم به آنچه پیش از آن تکذیبش کرده بودند، ایمان آورنده نبودند؛ و آیاتی دیگر نظیر اینها.

۵. منظور از کلمه «مؤمناً»، مؤمن در اصطلاح خاص فقهی نیست؛ یعنی کسی که ایمان به خدا و آخرت و دین دارد. با این حال، آیه در مقام توجه به اهمیت و جلالت جایگاه مؤمن است که به‌طور کنایه از کشتن مؤمن به عمد، نهی تشریحی می‌کند. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۳۱۲) و خدای تعالی هرگز این عمل را مباح نکرده و تا ابد نیز مباح نمی‌کند، مگر در صورت خطا؛ چون در این فرض - که قاتل قصد کشتن مؤمن را ندارد، یا اصلاً قصد کشتن ندارد و یا اگر قصد دارد به این خیال قصد کرده که طرف فردی جایز‌القتل است - در مورد کشتن او هیچ حرمتی تشریح نشده است. از سوی دیگر، این قید به معنای جواز قتل غیر مؤمن نیست؛ در جهت تشدید و توبیخ است: با آنکه مؤمن است، وجهی برای کشتن وی نیست.

۶. برخی از مفسران استثنای «إِلَّا خَطَأً» را استثنای منقطع گرفته و در توجیه آن گفته‌اند: اگر حمل بر حقیقت کنیم، معنایش امر به قتل خطایی و یا دست‌کم مباح‌بودن آن می‌شود. (همان) در صورتی که به قول علامه طباطبائی، حمل کردن بر حقیقت استثناء، جز به رفع حرمت از قتل خطایی و یا وضع نشدن حرمت، دلالتی ندارد. اگر استثناء را حمل بر استثنای حقیقی کنیم، بیش از این لازم‌ای ندارد که: قتل عمدی حرام است، اما قتل خطایی حرمتش برداشته شده، یا اصلاً حرمتی برایش وضع نشده است. (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۵، ص ۳۸)

۷. کلمه «تحریر» در «فَتْحِرِ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً وَ دِيَةً مُسَلَّمَةً إِلَىٰ أَهْلِهَا» مصدر باب تفعیل و به معنای آزاد کردن برده است؛ و کلمه «رقبه» به معنای گردن است، و لیکن استعمال آن مجازاً در نفس انسان مملوک شایع شده؛ به همین دلیل، آزاد کردن برده را «عتق رقبه» گفته‌اند. معنای آیه این است: هر کس مؤمنی را به‌طور خطایی به قتل برساند بر او واجب می‌شود یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی هم به اهل مقتول بدهد، مگر آنکه اهل مقتول خون بها را به وی صدقه دهند و خلاصه او را از دادن خون‌بها عفو نمایند، که در این صورت، دیگر دادن دیه واجب نیست.

در این صورت، موضوع کیفر همان آزاد کردن برده می‌شود و دیه جبرانی است برای خانواده مقتول. به همین دلیل، در بخش نخست می‌گوید: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ» و هر کس بنده‌ای نیابد، برای توبه دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

۸. احتمال دارد کلمه «تَوْبَةً» قیدی باشد به همه مطالب آیه شریفه، و معنای این جمله چنین باشد: هر چند کفار برای قاتل خطایی واجب شد، اما توبه‌عنایتی از ناحیه خدای تعالی به قاتل است، در مورد آثار شومی که به‌طور قطع گریانش را خواهد گرفت و آن جبران آثار، عبارت است از همان روزه و آن خون‌بها، پس مسلمان‌ها خود را ضبط کنند و بی‌محابا و به‌آسانی به کشتن مردم مبادرت نکنند؛ همچنان که در آیه شریفه: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» (بقره: ۱۷۹)، قصاص را مایه حیات جامعه دانسته است. (همان)

۹. جمله «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ» عام و شامل همه افراد انسانی می‌شود، و تذکیر در کلمه خصوصیتی ندارد؛ مانند آیات فراوانی که به همین شکل به کار رفته است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۴۰)؛ ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می‌کند کیست؟ همچنین: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَ أَتَىٰ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (بقره: ۱۸۹)؛ ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می‌کنند و از درها به خانه‌ها درآیند؛ و «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره: ۲۰۳) در کلام هیچ‌یک از این آیات جنسیت مطرح نیست.

وانگهی، شبهه تخصیص نیمی از حکم عام آیه بر خلاف روش ادب‌است؛ یعنی چیزی را بگوید و نصف دیگر آن حکم را بعداً به صورت جداگانه بگوید؛ زیرا به تعبیر علامه طباطبائی، تخصیص عام برخلاف ظاهر است؛ هر چه کمتر باشد به مقتضای اصل و ظاهر موافق‌تر است. (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۵۱) وانگهی بسیاری از

اصولیان معتقدند: در صورتی تخصیص بر کتاب حجت است که قرینه قطعیه بر اراده عام در این وجه وجود داشته باشد (خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۱۰)، در حالی که چنین قرینه قطعیه‌ای وجود ندارد.

بنابراین، آیه شریفه ظاهراً به قاعده اشتراک زنان با مردان در احکام، به صراحت دلالت بر وجوب دیه در قتل غیر عمد و عدم تفاوت میان مردان با زنان دارد و در این باره عام افرادی و ازمانی دارد و شائبه هیچ تخصیصی در آن نیست و تفصیلی هم نداده و اگر قرار بوده چنین تفصیلی بدهد، باید مانند بسیاری دیگر از آیات این تفصیل را خود قرآن بدهد و اگر آن گونه که مشهور از فقها می‌گویند، تفصیل در روایات ناظر به تخصیص این آیات تلقی می‌شود، این پرسش مطرح است که چرا در آیاتی مانند: «وَلَا تُشْكِرُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يَوْمِنَّ وَ لَأُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا» (بقره: ۲۲۱) در احکام مشرکات و مشرکان سخن گفته و به صراحت هر دو صورت را بیان کرده، ولی در اینجا تفصیل نداده است؟ چه اشکالی داشت که تفصیل می‌داد؟ و این نشان می‌دهد قرآن به عمد صورت کلی آن را بیان کرده و نخواستگی میان زن و مرد تفصیل دهد. والله اعلم.

شأن نزول آیه

عموم مفسران گفته‌اند: شأن نزول آیه درباره مردی است که مسلمان شده‌ای را که پیش از آن با او دشمنی داشت، به خیال اینکه همچنان کافر است به قتل رساند. خبر که به پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت ناراحت شدند و آیه نازل شد که باید دیه پرداخت گردد. سیوطی در *در المنثور* در تفسیر آیه می‌نویسد: «أخرج ابن جرير عن عكرمة قال: كان الحارث بن يزيد بن نبيشة، من بني عامر بن لؤي يُعذب، عياش بن أبي ربيعة مع أبي جهل، ثم خرج مهاجراً إلى النبي ﷺ فلقيه عياش بالحرّة، فعلاه

بالسيف و هو يحسبُ أنه كافر، ثم جاء إلى النبي ﷺ فأخبره فنزلت، «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُقْتَلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً» (الآية). فقراها عليه، ثم قال له: قُمْ فَحَرِّرِ». (سيوطي، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۹۲)؛ این جریر طبری حدیثی را از عکرمه نقل کرده که وی گفته است: حارث بن یزید از قبیلہ بنی عامر، همراه با ابوجهل عیاش بن ابی ربیعہ، ربیعہ را شکنجه می کرد تا اینکه عیاش به مدینہ مهاجرت کرد. روزی اتفاقاً عیاش حارث را در مدینہ دید. یاد آن شکنجه ها افتاد و شمشیر کشید و او را کشت، در حالی که گمان می کرد هنوز غیرمسلمان است. خدمت پیامبر رسید و قضیه را گفت و پیامبر به او خبر داد که او مسلمان شده است و در اینجا بود که این آیه نازل شد.

از این داستان چنین استفاده می شود که این صحابی به اشتباه و به انتقام اذیت و آزارهای دوران مکه، او را کشته و این کشتن از روی ناآگاهی وضعیت جدید مقتول بوده و آیه در مقام توجه به این نکته است که هرچند این فرد در گذشته خاطی بوده، اما امروز پشیمان از رفتار گذشته، و مسلمان شده و از این رو، آیه به قید مؤمن بودن از این جهت توجه دارد. نکته دیگر آنکه مرد بودن مورد، موجب محدودیت آیه به مردان نمی شود؛ زیرا خصوصیت مورد، باعث تخصیص عام و یا تقييد مطلق نمی گردد.

در این بحث تفسیری، مهم ترین نکته، توجه به اهداف تعیین دیه و این پرسش است که آیا در تعیین آن، میان زن و مرد تفاوتی است، که قرآن در مقام بیان آن نبوده و یا شیوه بیان قرآن در این زمینه توجه به ضرورت دیه به انسان است؟ اما پیش از بررسی روایات، لازم است به دسته ای دیگر از آیات اشاره شود که همین معنا را بیان کرده و برخی از معاصران، مانند آیه فوق استفاده تساوی میان زن و مرد از آنها کرده اند.

آیات دیگر شاهد بر عمومیت

افزون بر آیه نخست - که گفته شد تنها آیه ناظر به حکم دیه است - آیات دیگری هم وجود دارد که برخی گفته‌اند به صورت غیر مستقیم در احکام جزایی و کیفری (قصاص) دلالت بر عمومیت و تساوی میان زن و مرد دارد. چون در آنجا هم حکم کلی بیان شده و به قاعده اشتراک زنان و مردان در احکام، وجوب دیه مساوی در قتل خطایی زنان و قتل عمد زنان را اثبات می‌نماید. چنان‌که فقها و مفسران نیز بر اساس همین قاعده بر وجوب دیه مساوی در قتل زنان و مردان حکم می‌کنند.

آیه اول

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره: ۱۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر دینی خود چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد (و در آن مسامحه نکند). این تخفیف رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که پس از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.

در این آیه شریفه که درباره احکام قتل عمد است، می‌گوید: «الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ» حر در برابر حر انجام می‌گیرد و برده در برابر برده و انثی در برابر انثی، نه بیشتر و کمتر. این آیه در برابر رفتاری بوده که در جاهلیت انجام می‌گرفته و اگر رئیس قبیله بود، در برابر وی چندین نفر از افراد قبیله مخالف را قصاص می‌کردند یا

فرد عادی از قبیله‌ای که قوی‌تر است، بیشتر از افراد دیگر ارزش داشت تا افراد قبیله ضعیف؛ و اسلام این حکم قصاصی را مردود شناخت.

بسیاری از مفسران اهل سنت از این آیه چنین استفاده کرده‌اند که دیه به عنوان یک گزینه در قتل عمد می‌باشد؛ چه اینکه «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» دلالت بر وجود یک «عافی» و یک «معفو عنه» دارد و چون در این آیه، هم به قتل اشاره شده و هم به ولی دم، بنابراین، یکی عفوکننده است و دیگری عفو شده، و از آن رو که عفو اسقاط حق، و در قتل عمدی ولی دم صاحب حق است، نتیجه می‌گیریم ولی دم عفوکننده است و قاتل عفو شده، و بر اساس آیه «فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ» باید قاتل به ولی مقتول چیزی بپردازد و چون در قتل، چیزی جز دیه بر قاتل واجب نیست، نتیجه می‌گیریم آنچه بر قاتل واجب می‌شود دیه است و در این زمینه، تفاوتی میان زن و مرد نیست. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۵۶)

در بسیاری از تفاسیر شیعه مانند تفسیر التبیان، روض الجنان، مجمع البیان، منهج الصادقین و المیزان نیز دیه به عنوان یکی از دو گزینه در قتل عمد معرفی شده و مستند مفسران همین آیه شریفه است. (خزاعی نیشابوری، ۱۳۷۱، ج ۲، ۳۲۹/ طبرسی، [بی تا]، ج ۱، ص ۲۶۴/ کاشانی، [بی تا]، ج ۱، ص ۴۰۱/ شیخ طوسی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۰۰/ طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۴۴۱) از این رو، به حکم اشتراک احکام میان زنان و مردان، دلالت بر تساوی دیه در قتل زنان دارد.

آیه دوم

آیه دیگر، که بر تساوی کیفیت و دیه اشاره دارد (و بر خلاف فقه اسلامی، در قصاص مرد برابر زن شناخته شده و ثمره آن در جایی است که مردی زنی را بکشد، یا زنی مردی را بکشد) آیه ذیل است:

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (مائده: ۳۲)

از این رو، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، کس دیگر را، نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد و هر کس به او حیات بخشد، همچون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد و به تحقیق، پیامبران ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، باز هم بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز می کردند.

این آیه با آیه دیگر که همین معنا را بیان می کند، تأیید می شود.

آیه سوم

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده: ۴۵)

و در تورات بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است و هر که از قصاص درگذرد، گناهِش را کفاره‌ای خواهد بود و هر که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکند، از ستمکاران است.

در این آیه هم تفصیل نداده که این نفس زن است یا مرد، در حالی که نظریه مشهور بر اساس روایات، قصاص مرد در برابر زن را منوط به پرداخت نیمی از دیه به مرد، کرده است. این در حالی است که آیه ۱۷۸ سوره «بقره» به اصل قصاص و ضرورت آن اشاره شده، و در آیات سوره «مائده» که آخرین سوره نازل شده می باشد،

به برابری نفس با نفس و جان با جان - صرف نظر از جنسیت آن - توجه شده است؛ چون «النَّفْس» با الف و لام آمده، عمومیت دارد و از این جهت در شمول خصوصیات، اطلاق دارد.

نظر فقها در مورد دیه زن و مرد

گفتیم در برابر این دسته از آیات و دلالت آن بر تساوی زن و مرد در دیه، تقریباً در میان مسلمانان اتفاق و اجماع است که دیه مرد مسلمان آزاد یکصد شتر و دیه زن نصف دیه مرد است. این اجماع برخاسته از روایاتی است که در ادامه متعرض آن خواهیم شد؛ یعنی اجماع مدرکی است. محقق نجفی صاحب جواهر می‌گوید:

اشکال و اختلافی نه در نص و نه در فتوا بر نصف بودن دیه زن نسبت به مرد وجود ندارد. اجماع بر این امر قائم است و اخبار مستفیض و یا متواتر نیز در این باب وجود دارد، بلکه مسلمین بر این امر متفقند. فقط از دو نفر به نام‌های ابن علیّه و ابوبکر أصم از قدما نقل شده که گفته‌اند: دیه زن مثل دیه مرد است. (ر.ک: الحلبي، ۱۴۱۳ق، ص ۳۹۱/ شیخ مفید، ۱۳۶۴، ص ۷۳۹/ شیخ طوسی، [بی‌تا]، ص ۱۴۸/ حلی، ۱۳۸۹ق، ص ۲۵۲/ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۶۶۸/ عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۳۲۲/ نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۴۳، ص ۳۲/ خمینی، ۱۴۰۲ق، ص ۵۰۳/ خوئی، [بی‌تا]، ص ۲۰۵)

فقهای اهل سنت نیز مانند فقیهان شیعه، برای اثبات نصف بودن دیه زن، به روایاتی از پیامبر ﷺ، حضرت علی علیه السلام، عمر، عثمان، ابن عمر و زید بن ثابت استناد می‌کنند. معاذبن جبل از پیامبر روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «دیه المرأة نصف دية الرجل». ابن ابی شیبّه از عمر، و بیهقی از علی علیه السلام روایت می‌کنند که گفته‌اند، دیه زن نصف دیه مرد است. (نووی، ۱۹۹۲، ج ۱۹، ص ۵۲)

بنابراین، فقهای اهل سنت نیز عموماً همین نظر را دارند و آن را به عنوان یک مسئله اتفاقی پذیرفته‌اند؛ چون نصف بودن دیه زن، اگر هم استحکام روایی در منابع آنان نداشته باشد - چنان که بعداً توضیح داده خواهد شد - ولی در بین صحابه این

مطلب جاافتاده و تلقی به قبول بوده است. عبدالقادر عوده در کتاب التشریح الجنائی می‌گوید: «فقها بر این امر اتفاق دارند که دیه زن نصف دیه مرد است.» (عوده، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۸۲) ابن قدامه صاحب کتاب المغنی نیز می‌گوید: دیه زن مسلمان نصف دیه مرد مسلمان است و اهل علم بر این امر اتفاق دارند، فقط از ابن علیّه و ابوبکر اصم نقل شده که گفته‌اند: دیه زن مثل دیه مرد است؛ زیرا پیامبر ﷺ به طور مطلق فرمود: دیه نفس مؤمن صد شتر است. ابن قدامه می‌گوید: ولی این قول شاذی است که مغایر اجماع صحابه و سنت پیامبر ﷺ است. (ابن قدامه، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۷۹۸/ نووی، ۱۹۹۲م، ج ۱۹، ص ۵۲) مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ق) در کتاب مهم فقهی خود مسئله نصف بودن دیه زن را به گونه‌ای مطرح کرده که گویی چندان اعتقادی به این اجماع و استحکام دلایل آن ندارد. وی در شرح عبارت علامه در کتاب ارشاد که دیه زن نصف دیه مرد است، می‌گوید: «کأنّ دلیله الإجماع و الاخبار و قد مرّت، فتذکر» (اردبیلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴، ص ۳۲۲)، گویا دلیل آن، اجماع و اخبار است که پیش از آنها یاد شد. بنابراین، آنچه باید توجه و بررسی شود، روایات باب است، و اجماع ارزش ذاتی ندارد.

وضع دیه در روایات

برای فهم این تفاوت باید به سنت و اخبار آن مراجعه کرد. در روایات منقول از پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام، اولاً، میزان دیه - که در قرآن به شکل کلی آمده - دقیقاً تعیین شده و ثانیاً، در بعضی از آنها به تفاوت زن و مرد، و آزاد و مملوک بودن اشاره شده و بر نصف بودن دیه زن نسبت به دیه مرد تأکید شده است؛ بدین معنا که در برخی از روایات به طور مطلق دیه قتل انسان (دیه نفس) و نیز دیه اعضا و جراحات وارده بر انسان ذکر شده و در بعضی از روایات نیز تصریح شده به اینکه دیه زن نصف دیه مرد است. ابتدا به بررسی روایات مربوط به دیه قتل خطایی و دیه نفس در صورت عمد بودن و بخشش خانواده مقتولان از قصاص، می‌پردازیم.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ كَانَتْ الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَقْرَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ إِنَّهُ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الْبَقَرِ مِائَتَيْ بَقَرَةٍ وَ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الشَّاةِ أَلْفَ شَاةٍ ثَنِيَّةٍ وَ عَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عَلَى أَهْلِ الْوَرِقِ عَشْرَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ عَلَى أَهْلِ الْيَمَنِ الْحُلَّ مِائَتَيْ حُلَّةٍ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَمَّا رَوَى ابْنُ أَبِي لَيْلَى فَقَالَ كَانَ عَلَى ﷺ يَقُولُ الدِّيَةُ أَلْفُ دِينَارٍ (وَ قِيمَةُ الدِّيَنَارِ عَشْرَةُ دَرَاهِمٍ وَ عَشْرَةُ أَلْفٍ لِأَهْلِ الْأَمْصَارِ) وَ عَلَى أَهْلِ الْبَوَادِي مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ لِأَهْلِ السَّوَادِ مِائَتَا بَقَرَةٍ أَوْ أَلْفُ شَاةٍ. (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۹، ص ۱۹۴)

در این روایت که از عبدالرحمان بن حجاج نقل شده آمده است: از ابن ابی لیلی، از علمای اهل سنت، شنیدم که می گفت: دیه در جاهلیت صد شتر بود و پیامبر ﷺ همان را تثبیت کرد و سپس مقرر فرمود: کسانی که گاو دارند دویست گاو و کسانی که گوسفند دارند هزار گوسفند و کسانی که پول طلا یا نقره دارند یک هزار دینار یا ده هزار درهم بدهند و بر اهالی یمن مقرر داشت که دویست دست لباس (حله یمانی) بدهند. عبدالرحمان بن حجاج می گوید: این روایت ابن ابی لیلی را به امام صادق ﷺ عرض کردم و از صحت و سقم آن پرسیدم. امام ﷺ فرمود: حضرت علی ﷺ می گفت: دیه، هزار دینار است و قیمت هر دینار ده درهم و بنابراین، مقدار دیه ده هزار درهم است، برای ساکنان شهرها؛ ولی بادیه نشینان باید صد شتر بدهند و روستاییان دویست گاو یا هزار گوسفند.

روایت دوم

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً قِيدَ مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَرْضَى أَوْلِيَاءَ الْمَقْتُولِ أَنْ يَقْبَلُوا الدِّيَةَ، فَإِنْ رَضُوا بِالذِّيَّةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ الْقَاتِلُ فَالذِّيَّةُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفاً أَوْ أَلْفُ دِينَارٍ أَوْ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ إِنْ كَانَ فِي أَرْضٍ فِيهَا الدَّنَانِيرُ قَالَتْ دِينَارٍ وَ إِنْ كَانَ فِي أَرْضٍ فِيهَا الْإِبِلُ فَمِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ وَ إِنْ كَانَ فِي أَرْضٍ فِيهَا الدَّرَاهِمُ فَدَرَاهِمُ بِحِسَابِ (ذَلِكَ) اثْنَا عَشَرَ أَلْفاً. (همان، ص ۱۹۷)

عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق شنیدم که می گفت: جمله: مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً (کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد)، قیدی در حکم است، مگر اینکه اولیای مقتول به دیه راضی شوند. در این صورت، اگر آنان به دیه راضی شوند و خود قاتل هم موافقت کرد، دیه ۱۲۰۰۰ درهم، یا ۱۰۰۰ دینار یا یکصد شتر خواهد بود و اگر در سرزمینی هستند که دینار رایج است، ۱۰۰۰ دینار و اگر شتر رایج است، یکصد شتر و اگر درهم رایج است، معیار همان درهم است متناسب با ارزش آن که ۱۲۰۰۰ باشد.

در این روایات صحیحه که در بیان مطلق انسان است، تنها بیان شرایط و مقتضیات منطقه پرداخت دیه، از دینار و شتر و درهم و مقدار دیه، صرف نظر از جنسیت است.

روایت سوم

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوْقَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ الدِّيَّاتِ إِنَّمَا كَانَتْ تُؤْخَذُ قَبْلَ الْيَوْمِ مِنَ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ قَالَ

فَقَالَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي الْبَوَادِي قَبْلَ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ وَكَثُرَتِ الْوَرَقُ فِي النَّاسِ فَسَمَّهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْوَرَقِ. قَالَ الْحَكَمُ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ الْيَوْمَ مِنْ أَهْلِ الْبَوَادِي مَا الَّذِي يُؤْخَذُ مِنْهُمْ فِي الدِّيَةِ الْيَوْمَ إِبِلٌ أَوْ وَرَقٌ، فَقَالَ الْإِبِلُ الْيَوْمَ مِثْلُ الْوَرَقِ بَلْ هِيَ أَفْضَلُ مِنَ الْوَرَقِ فِي الدِّيَةِ، إِنَّهُمْ كَانُوا يَأْخُذُونَ مِنْهُمْ فِي دِيَةِ الْخَطَايَا مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ يُحْسَبُ لِكُلِّ بَعِيرٍ مِائَةٌ دِرْهَمٍ فَذَلِكَ عَشْرَةٌ آلَافٍ. قُلْتُ لَهُ: فَمَا أَسْنَانُ الْمِائَةِ بَعِيرٍ، فَقَالَ مَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ وَكَذَا الصَّدُوقُ. (همان، ص ۲۰۲)

این روایات کاملاً نشان می‌دهند که موضوع دیه پیش از اسلام به همین اندازه تعیین شده بود و پیامبر و یا امیر مؤمنان مناسب با شرایط و تحولات صورت گرفته، تفاوت‌هایی را تعیین می‌فرمودند؛ چنان که در متن روایت ذکر شده: بَلْ هِيَ أَفْضَلُ مِنَ الْوَرَقِ فِي الدِّيَةِ.

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ، قَالَ دِيَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ دِيَةِ الرَّجُلِ. (همان، ص ۲۰۶)

در صحیح، دیه زن نصف دیه مرد تعیین شده است.

روایت پنجم

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي رَجُلٍ قَتَلَ امْرَأَتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَالَ إِنْ شَاءَ أَهْلُهَا أَنْ يَقْتُلُوهُ وَ يُؤَدُّوا إِلَيَّ أَهْلَهُ نِصْفَ الدِّيَةِ وَ إِنْ شَاءُوا أَخَذُوا نِصْفَ الدِّيَةِ خَمْسَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ. الْحَدِيثُ. وَ رَوَاهُ

الشَّيْخُ يَسْنَادُهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الَّذِي قَبْلَهُ يَسْنَادُهُ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ
مِثْلَهُ. (همان)

عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره مردی که زنش را به عمد کشته بود، می گفت: اگر اهلش بخواهند می توانند او را بکشند و به خانواده اش نصف دیه را بپردازند و اگر بخواهند نصف دیه را که ۵۰۰۰ هزار درهم است بگیرند. این حدیث را شیخ طوسی از احمد بن محمد بن اسناد خودش از علی بن ابراهیم نقل کرده است.

روایت ششم

و بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْحَلْبِيِّ وَ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ علیه السلام قَالَ سِئِلَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ امْرَأَةً خَطَأً وَ هِيَ عَلَى رَأْسِ الْوَلَدِ تَمْخَضُ، قَالَ:
عَلَيْهِ الدِّيَةُ خَمْسَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ عَلَيْهِ لِلَّذِي فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ وَ صَيْفٌ أَوْ وَصِيفَةٌ أَوْ
أَرْبَعُونَ دِينَارًا. مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ يَسْنَادُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ. (همان)

ابوعبیده می گوید: کسی از امام صادق علیه السلام درباره مردی که زنی حامله و پا به ماه را به اشتباه کشته، پرسید. امام فرمود: بر او واجب است که ۵۰۰۰ درهم دیه بپردازد، و برای بچه ای که در شکم مادر بوده، بچه خدمتکار دختر یا پسر یا ۴۰ دینار بپردازد. در این حدیث همچنین دیه زن حامله را نصف دیه مرد (پنج هزار درهم) تعیین کرده است.

روایت هفتم

وَ عَنْهُ عَنِ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَقْتُلُ
الْمَرْأَةَ قَالَ إِنْ شَاءَ أَوْلِيَاؤُهَا قَتَلُوهُ وَ غَرِمُوا خَمْسَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ لِأَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ وَ
إِنْ شَاءُوا أَخَذُوا خَمْسَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ مِنَ الْقَاتِلِ. (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۹، ص ۲۰۷)

محمد بن قیس از امام باقر درباره مردی که زنی را به قتل رسانده، نقل می‌کند که فرمود: اگر اولیای مقتول خواستند، مرد را می‌کشند و ۵۰۰۰ درهم غرامت می‌پردازند و اگر خواستند ۵۰۰۰ درهم از قاتل می‌گیرند.

نکات قابل توجه در روایات یادشده

۱. در تمام این روایات که بعضاً صحیحه می‌باشند، به صورت مستقیم و غیر مستقیم، دیه زن نصف دیه مرد تعیین شده (دِيَةُ الْمَرْأَةِ نِصْفُ دِيَةِ الرَّجُلِ) و در برخی از این روایات تصریح شده: «كَانَتِ الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَقْرَهَا رَسُولُ اللَّهِ»؛ تعیین مقدار آن پیش از اسلام صد شتر بوده و پیامبر ﷺ هم به آن اقرار و تأیید کرده است.

نکته دیگر اینکه رواج سکه در دوره حضرت امیر موجب تحولی در محاسبه دیه گردید؛ زیرا در مناطق بادیه‌نشین و غیر شهری بر معیار شتر تعیین قیمت می‌کردند، اما این معیار پس از اسلام تغییر پیدا کرد: «إِنَّمَا كَانَتْ تُؤَخَذُ قَبْلَ الْيَوْمِ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ قَالَ فَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي الْبَوَادِي قَبْلَ الْإِسْلَامِ، فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ وَكَثُرَتِ الْوَرِقُ فِي النَّاسِ قَسَمَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْوَرِقِ»؛ پیش از این، برای دیه، شتر و گاو و گوسفند می‌پرداختند، و حضرت می‌فرماید: این روش معیار پرداخت در بادیه‌نشینان پیش از اسلام بوده و چون اسلام آمد و سکه در میان مردم فراوان شد، امیر مؤمنان دیه را به سکه تقسیم کرد.

۲. برای فهم این دسته از روایات باید بستر این روایات را با توجه به سوابق تاریخی آن ملاحظه کرد. از طریق اهل سنت نیز نقل شده که پیامبر ﷺ دیه قتل را یکصد شتر قرار داده است. در بسیاری از کتب اهل سنت منبع اصلی صدور این کلام از پیامبر اکرم ﷺ را نامه پیامبر به عمرو بن حزم دانسته‌اند؛ هنگامی که پیامبر ﷺ او را به یمن فرستاد و از او خواست احکام و مقررات را به مردم ابلاغ نماید. در این

نامه، احکام چندی ذکر شده و از جمله طبق برخی نقل‌ها آمده است که: «و إنّ فی النفسِ الدیةَ مائةَ مِنَ الْإِبِلِ»؛ دیه نفس صد شتر است و دیه زن نصف دیه مرد. (ابن قدامه، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۷۹۸/ ابن هشام، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۴۱/ زحیلی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۳۰۲)

در الموطا مالک قسمتی از این نامه بدین‌گونه نقل شده که عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش نقل کرده که در نامه‌ای که پیامبر ﷺ برای او نوشته، در رابطه با احکام دیه آمده است: «دیه نفس صد شتر است...» (مالک، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۸۴۹) البته روایت معاذ که پیش از این اشاره شد، نیز وجود دارد، اما ظاهراً مهم‌ترین مستند حدیثی اهل سنت که از پیامبر اکرم ﷺ در نصف بودن دیه زن باشد، این نامه و دستورالعمل است. ولی با تتبعی که در مآخذ نقل این نامه به عمل آمده، بسیار بعید به نظر می‌رسد که بتوان برای نصف بودن دیه زن به این نامه استناد کرد؛ زیرا در دو مآخذ تاریخی معتبر (سیره ابن هشام و تاریخ طبری) که ظاهراً در مقام نقل این نامه برآمده‌اند، ذکری از بیان میزان دیه و بخصوص نصف بودن دیه زن به میان نیامده است. از سوی دیگر، کسانی که از منابع و مآخذ بسیاری به جمع‌آوری نامه‌های پیامبر پرداخته و نامه عمرو بن حزم را نقل کرده‌اند، در اغلب آنها حکم دیه نیست. (احمدی میانجی، ۱۹۹۸م، ج ۲، ص ۵۱۹) البته در برخی از منابع حکم کلی دیه که یکصد شتر است، نقل شده و در یکی از نقل‌ها که احکام دیه هم در آن ذکر شده، به بیان دیه نفس که یکصد شتر است و میزان دیه بینی، پا و انگشت دست و پا و دندان و برخی از جراحات، پرداخته شده و آمده است: مرد در برابر زن به عنوان قصاص به قتل می‌رسد، و نیز ذکر شده: میزان دیه برای کسانی که اهل نقود و درهم و دینارند، هزار دینار است. اما در منابع حدیثی شیعه این روایات فراوان نقل شده است.

۳. همان‌گونه که در آغاز بیان شد، قرآن کریم اصل پرداخت دیه به خانواده مقتول را در مورد قتل غیر عمدی تشریح و مقرر کرده است، ولی نه میزان آن را

تعیین کرده و نه اشاره‌ای به تفاوت بین زن و مرد نموده است. نیامدن این تفاوت، یکی از عمده‌ترین محورهای مخالفت با رأی مشهور است. گفته شده: یکی از نکاتی است که نه ناظر به تفصیل حکم، بلکه به ظاهر تخصیص آن از سوی روایات است. به همین دلیل، نظریه‌ای وجود دارد که نیامدن این حکم تفصیلی در قرآن، و هم تعیین دیه به مقدار معین (یکصد شتر) و هم نصف قرارداد دیه زن نسبت به مرد - با فرض صحت - از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم حکومتی و مقطعی است. نه یک حکم ثابت و لایتغیر و همیشگی اسلامی. دلیل آنان این است که اگر بیان تفاوت تخصیص و نه تفصیل باشد، چرا در قرآن بیان نشده است؟ مشکل تخصیص منفصل و آن هم به خبر واحد غیرقطعی، یکی از شبهات مهم مخالفان نظریه مشهور در این دسته از روایات است.^۱ همیشه بیان‌نشدن حکم در قرآن، معنادار و بیانگر مصلحتی هدفمند است، از این رو، باید حکم قطعی و دائمی، حکم مطلق قرآن کریم باشد که باید به خانواده مقتول دیه متناسب با آسیب (بدون تفاوت میان زن و مرد) پرداخت شود.

۴. بدون شک، این حکم، اگر مستندش همین روایات باشد، حکم امضایی بوده و وقتی امضایی شد، یعنی دلیل آن عقلایی عصری است. چه بسا برخی از تعبیرها ناظر به شرایط و فرهنگ مردم آن زمان در تلقی زن و شیوه رایج آن دوران بوده و از اموری نبوده‌اند که اسلام بخواهد در آن زمان با آنها مخالفت کند. شاهد بر مطلب، دو تعبیر در این روایات است: یکی آنکه در روایت عبدالرحمن بن ابی حجاج به نقل از ابی لیلی آمده بود: *كَانَتِ الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ فَأَقْرَهَا رَسُولُ اللَّهِ*. (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۹، ص ۱۹۴) یعنی چون یکی از وظایف حکومت تعیین قیمت دیه

۱. البته در میان مفسران کسانی از قدما، مانند شیخ طوسی، هستند که تخصیص کتاب به خبر واحد را جایز نمی‌شمارند. برای نمونه، شیخ در جایی به مناسبت تفسیر آیه مواریث می‌نویسد: هذا أولاً خبر واحد لا يجوز نسخ القرآن به إجماعاً. و عندنا لا يجوز العمل به في تخصيص عموم القرآن. (شیخ طوسی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۰۸)

متناسب با شرایط است، به همین دلیل، بعدها به فرمان امام علی علیه السلام مقرر می‌شود در هر جایی مناسب با آن منطقه، دیه تعیین شود و بر اهالی یمن مقرر داشته که دویست دست لباس (حله یمانی) بدهند. در جاهلیت نیز حداقل در بعضی موارد این حکم مطرح شده و طبق بعضی از نقل‌ها با ابتکار عبدالمطلب، جد پیامبر، این میزان به عنوان دیه و خون‌بها تعیین شده و پیامبر صلی الله علیه و آله هم آن را پسندیده و مقرر فرموده است. شاهد دیگر، تعیین بر موضوع سنجش دیه شتر و جابه‌جایی‌های فراوان آن است که از متن فرهنگ عربی حجاز گرفته شده، در حالی که در مناطق دیگر به‌ویژه مناطق استوایی نه تنها شتر نیست، بلکه تعیین قیمت آن هم دشوار است. از این‌رو، پیامبر در تغییری دیگر فرض فرموده: «ثُمَّ إِنَّهُ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الْبَقَرِ مِائَتِي بَقَرَةٍ وَ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الشَّاةِ أَلْفَ شَاةٍ تَنِيَّةٍ وَ عَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفَ دِينَارٍ وَ عَلَى أَهْلِ الْوَرِقِ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَ عَلَى أَهْلِ الْيَمَنِ الْحُلَّ مِائَتِي حُلَّةٍ.» (همان) و در مرحله‌ای دیگر، امیر مؤمنان باز تغییر داده: «فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ وَ كَثُرَتِ الْوَرِقُ فِي النَّاسِ قَسَمَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى الْوَرِقِ.» که این نوع محاسبه با پول و سکه انجام گرفته و بسا کم و زیاد می‌شده است و از اختیارات حکومت‌ها مناسب با شرایط و احوال بوده که امروز هم متعارف است، تا جایی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْإِبِلُ الْيَوْمَ مِثْلُ الْوَرِقِ بَلْ هِيَ أَفْضَلُ مِنَ الْوَرِقِ فِي الدِّيَّةِ.»

از سوی دیگر، تفسیری که می‌توان از این حکم نیامده در قرآن، بیان کرد، این است که ظاهراً این حکم ناظر به شرایط آن عصر بوده و برای تسهیل امر از سنجش شتر استفاده می‌شده است و این میزان دیه به خوبی بیانگر مناسبت حکم با فرهنگ و مبادلات عرب است؛ از این‌رو، در مراحل بعدی اجازه داده شده اجناس دیگری نیز بر حسب مورد و اقتضای موقعیت مردم در حدی که تقریباً از لحاظ قیمت نزدیک به صد شتر می‌شود، پرداخت گردد؛ از قبیل: یک هزار دینار، ده هزار درهم، دویست گاو، یک هزار گوسفند و دویست دست حله یمانی. و این تحول کمک می‌کند تا

ملاک و معیارهای دیگری در دیه لحاظ شود. از این رو، اگر شرایط موجب تغییر معیار شتر می‌گردد، و از امور عقلایی است، در مراحل بعدی می‌تواند این قیمت‌گذاری شکل دیگری مناسب با وضعیت آسیب‌دیده و مخارج درمان و جبران خسارت وی پیدا کند.

۵. این دیه مقدار مالی است برای زن، که به مناسبت از دست رفتن وی، به خانواده او به عنوان خون‌بها یا جبران خسرات پرداخت می‌گردد و علی‌القاعده جنبه جبران خسارت ناشی از فقدان یک انسان، قوت بیشتری دارد. حال اگر این زن نان‌آور خانواده باشد، بر خلاف آن عصر که مردان مسئولیت معاش را به عهده داشته‌اند، تنصیف نوعی ظلم به حساب می‌آید.

وانگهی، امروز - بر خلاف گذشته - هم مرد و هم زن در موقعیت نان‌آوری خانواده قرار دارند. اگر در گذشته تنها مردان چنین مسئولیتی داشته‌اند - چنان‌که از آیه ۳۴ سوره «نساء» (وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ) هم استفاده می‌شود - و به این دلیل، مدیریت و قوامیت را به عهده دارند، دیگر امروز دلیلی ندارد که برای یکی نصف و برای یکی تمام حساب کنیم. چگونه اگر مردی نان‌آور خانواده باشد، در همین موقعیت دیه او تمام، ولی دیه زن نصف شود؟

نکته دیگر آنکه پرداخت دیه به خانواده مقتول گاهی به پدر، همسر و یا فرزند پسر است و گاهی به مادر و دختر که آنان از این طریق جبران خسارت می‌شوند و در این صورت، همیشه پرداخت دیه به مرد نیست که گفته شود جبران آسیب در حد مرد یا زن بودن آن است؛ به اندازه آسینبی است که از فقدان فردی به وجود آمده؛ فردی که چه بسا نان‌آور خانواده بوده، چه زن باشد و چه مرد، از این رو، ممکن است گفته شود: ملاک جبران آسیب است، و نه جنسیت. و اگر معیار جنسیت شد، در موارد بسیار به خانواده آنان ظلم شده و بر طبق قاعده عدالت، هر حکمی که بر خلاف عدالت باشد، تخصیص می‌خورد.

پیامبر اکرم ﷺ در زمان خود و با توجه به مقتضیات وضع محیط و موقعیت اجتماعی و عرف رایج جامعه خویش، این حکم را که با یکصد شتر بوده تأیید کرده‌اند، در حالی که امروز این ناهمگونی در بسیاری از جوامع، بلکه اکثریت جوامع وجود دارد و تنها راه تجدید نظر در حکم است. البته در تفسیر و فقه موارد بسیاری دیده می‌شود که به دلیل این ناهمگونی یا تغییر شرایط احکام و تفسیر موضوعات دچار تحول شده؛ مانند تفسیری که فقهای امروز از عبارت «مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (اسبان سواری) در آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ...» (انفال: ۶۰)^۱ استفاده کرده‌اند؛ و امروز چون مسئله آمادگی و بالا بردن توان مسلمانان با داشتن اسب حاصل نمی‌گردد، به لفظ قرآن تکیه نمی‌کنند، هر چند که لفظ «خیل» (اسب) آمده، و به سراغ ابزار و وسایل دیگر می‌روند؛ زیرا همه می‌دانند که اسب برای پیشگیری از هجوم دشمن با این همه جنگ‌افزارهای پیشرفته، کارایی ندارد و اسب مثال خوبی برای امروز در بالا بردن قدرت دفاع، نیست و ملاک، جمله بعد (تُرْهِبُونَ بَعْدَ اللَّهِ) است، هر چند که قرآن آن را بیان کرده باشد، و این مثال را به حساب مخاطب زمانی می‌گذارند که اسب بهترین وسیله تحرک و دفاع بوده است؛ و در این جمله به لفظ و صورت آن تکیه و تعبد نمی‌کنند.

نمونه دیگر: در عصر رسالت، خرید و فروش خون ممنوع بود؛ زیرا مهم‌ترین استفاده‌ای که از خون می‌شد، برای خوردن بود، اما در زمان فعلی، استفاده‌های دیگری مطرح گردیده؛ مانند انتقال خون به بیمار، استفاده از خون حیوانات در صنعت داروسازی، رنگ‌سازی و کودسازی، بدون آنکه در متن دلیل، قید فایده و منفعت حلال و حرام آمده باشد، و در آن زمان تنها منفعت حرام رایج بوده است. در

۱. و در برابر آنها تا می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود - و جز آنها که شما نمی‌شناسید و خدا می‌شناسد - را بترسانید و آنچه را که در راه خدا هزینه می‌کنید، به تمامی به شما بازگردانده شود و به شما ستم نشود.

اینجا این سؤال مطرح است: در دلیل، حرمت معامله خون به طور مطلق حرام شده، اما از آن رو که این امور تعبدی نیست، اگر منفعت حلالی داشته باشد، آیا حکم حرمت برداشته می‌شود؟ فقهای معاصر، خرید و فروش خون را برای کارهای عقلایی جایز می‌شمرند و مشخص می‌شود که ملاک حرمت معامله خون، منفعت محرمه است. در اینجا با دگرگون شدن مصرف و تفاوت پیدا کردن موضوع عقلا چنین تغییری ایجاد شده و به خوبی می‌توانند دریابند چرا شارع به جعل حکم روی آورده است. بدین روی، اکتشاف ملاک ضروری به نظر می‌رسد و اگر دقت و تأملی در ادله و شرایط تاریخی عصر وضع این قوانین شود، معیار و مبنای حکم روشن می‌گردد.

از این رو، اصل حاکم بر احکام غیر تعبدی، تعیین ملاک حکم است و کشف معیار تفاوت (در منصوص‌العله، یا مستنبط‌العله) و تطابق معیار عدالت. چون عقل این نامساوی بودن را قطعاً نمی‌پسندد و عرف آن را برای جبران خسارت کافی نمی‌داند، از این رو، روش‌های دیگری پیشنهاد می‌دهد که یکی از آنها امروز تساوی دیه و یا تساوی دیه از راه بیمه تعیین شده است.

۶. چون زنان امروز عضو بزرگ جامعه انسانی هستند و در فعالیت‌های اجتماعی نقش مؤثر و سازنده‌ای دارند، عقلاً و منطقاً این توقع را ایجاب می‌کند که همانند مردان شایسته احراز شخصیت و حقوق انسانی برابر با مردان باشند. در گذشته، وابستگی اقتصادی و نقش طفیلی زن، نقش مهمی در این عدم تساوی حقوقی ایفا می‌کرده و ملاک برتری، که در قرآن برای مرد نسبت به زن بیان شده، تکلیف مرد به دادن نفقه و تأمین معیشت او بوده است. ولی امروز در شهرها و حتی روستاها در بخش وسیعی شرایط دگرگون شده و اساس کار تساوی بین زن و مرد بر اساس

۱. با توضیحات ارائه شده در کتاب **ملاکات احکام**، نشان داده‌ام مستنبط‌العله و یا تخریج مناط حجیت دارد و می‌تواند مانند منصوص‌العله به فقیه کمک برساند تا کشف علت کند و بر مبنای آن حکم جدید را بر اساس روش کشف و تفسیر متن، به دست آورد. (ر.ک: ایازی، ۱۳۸۶، ص ۵۴۹-۵۵۲)

مسئولیت شخصی و توانایی و دانش و تخصص و تجربه آنان است و به این دلیل، زنان نظیر مردان مسئولیت‌ها و مشاغل اجتماعی را به عهده می‌گیرند. از این‌رو، شرایط دگرگون شده و باید حقوق اجتماعی مساوی با مردان داشته باشند.

۷. نیز گفته شد: در قرآن کریم بر خلاف فقه اسلامی، قصاص مرد برابر زن شناخته شده و آمده است: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (جان در برابر جان است)، در حالی که در حدیث آمده بود: «إِنْ شَاءَ أَوْلِيَاؤُهَا قَتَلُوهُ وَ غَرِمُوا خَمْسَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ لِأَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ وَ إِنْ شَاءُوا أَخَذُوا خَمْسَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ مِنَ الْقَاتِلِ» (اگر اولیای مقتول خواستند، مرد را می‌کشند و ۵۰۰۰ درهم غرامت می‌پردازند) و این بر خلاف آیه است که نفس را در برابر نفس می‌داند: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ.» (مائده: ۴۵) پس در حالی که قصاص مرد در برابر زن منوط به پرداخت نیمی از دیه به مرد شده، و سوره «بقره» (آیه ۱۷۸) به اصل قصاص و ضرورت آن اشاره می‌کند، ولی در آیات سوره «مائده» که آخرین سوره نازل شده می‌باشد، به برابری نفس با نفس و جان با جان توجه شده است.

اما ممکن است کسی چنین پاسخ دهد: اگرچه در بدو امر تعارض میان آیات و روایات دیده می‌شود و بین آیه ۴۵ سوره «مائده» و روایات بیان‌کننده تفاوت بین زن و مرد در قصاص و دیه، تعارض دلالت استعمالی و استفاده از ظاهر الفاظ است، لیکن با توجه به قرینه موجود، باید اخباری را که می‌گوید روایات را بر قرآن عرضه کنید، تنها به صورتی که مخالفت تبیینی است و یا صورت عموم و خصوص من وجه است محدود کرد. اما در جایی از قبیل عموم و خصوص مطلق و یا در جایی که قرینه بر خلاف ظاهر عام است، همان معصومانی که اصل اخبار عرضه را بیان فرموده‌اند، به ضرورت فقه، عموم و اطلاق آیات قرآنی را در صدها مورد تخصیص و تقييد زده و مخالفت جدی میان این دو کلام ندانسته‌اند. بدین‌سان، معلوم می‌شود روایاتی که

قصاص مرد در برابر زن را مشروط به پرداخت نصف دیه مرد می‌کند، تعارضی با آیه ۴۵ سوره «مائده» ندارد و تنها اطلاق آن را مقید می‌کند.

پاسخ: اگر این تخصیص اطلاق زمانی داشته باشد و ناظر به همه شرایط و احوال و از آن جمله، تغییر شرایط زنان باشد، چنین اشکالی درست است، اما از آن‌رو که دلیل قرآن عمومیت دارد و خود این روایات در حالات مختلف تغییر پیدا کرده که ظاهراً حکایت از بیان حکم حکومتی می‌کند، از این‌رو، در حال حاضر که جایگاه زن دگرگون شده و موقعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بسیار متفاوت از عصر رسالت پیدا کرده، استدلال مشهور تمام نخواهد بود.

وانگهی، این دسته از احکام تعبدی نیستند و تابع مصالح روشن می‌باشند؛ از قبیل مثال‌هایی که در رباط‌الخیل و تفاوت بیع خون و موارد بسیاری که در حوزه احکام معاملات ایجاد شده و نگارنده برخی از آنها را در کتاب ملاکات احکام آورده است. از این‌رو، نمی‌توان چنین اطلاقی را به اثبات رساند؛ به دلیل آنچه در آغاز گفته شد: شبهه تخصیص نیمی از حکم عام آیه بر خلاف روش ادب‌است؛ یعنی حکمی را بگوید و بعد نصف از آن حکم را با قرینه منفصل، همچون روایات، جدا کند. و از سوی دیگر، در آیه شائبه هیچ تخصیصی در آن نیست و تفصیلی هم نداده و اگر قرار بود چنین تفصیلی بدهد، باید مانند بسیاری دیگر از آیات این تفصیل را بدهد. چرا در آیاتی، در تفصیل سخن گفته و به صراحت هر دو صورت زن و مرد را بیان کرده، ولی در اینجا تفصیل نداده است؟

دیه اعضای زنان

یکی از مباحث مربوط به تفاوت دیه زن و مرد، و در ادامه بحث تفاوت دیه اعضای زن و مرد، نقد دیدگاه مشهور فقهای شیعه است که معتقدند: دیه عضو مرد و زن با یکدیگر برابر است تا آنگاه که دیه عضو مصدوم به ثلث دیه کامل برسد و در آن صورت، دیه عضو زن به نصف دیه عضو مرد کاهش می‌یابد. مستند این نظریه نیز برخلاف آیه، که نفس را با نفس و یا یکایک هر یک از اعضا را با عضو دیگر می‌داند، روایت مشهور و جنجالی است که از طریق شیعه، از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ قَطَعَ إصْبَعاً مِنْ أَصَابِعِ الْمَرْأَةِ كَمْ فِيهَا قَالَ عَشْرَةٌ مِنَ الْإِبِلِ قُلْتُ قَطَعَ اثْنَتَيْنِ قَالَ عَشْرُونَ قُلْتُ قَطَعَ ثَلَاثاً قَالَ ثَلَاثُونَ قُلْتُ قَطَعَ أَرْبَعاً قَالَ عَشْرُونَ قُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ يَقْطَعُ ثَلَاثاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ وَيَقْطَعُ أَرْبَعاً فَيَكُونُ عَلَيْهِ عَشْرُونَ إِنَّ هَذَا كَانَ يَبْلُغُنَا وَ نَحْنُ بِالْعِرَاقِ فَنَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَهُ وَ نَقُولُ الَّذِي جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ فَقَالَ مَهَلًا يَا أَبَانُ هَذَا حُكْمُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ الْمَرْأَةَ تُعَاقِلُ الرَّجُلَ إِلَى ثُلُثِ الدِّيَةِ فَإِذَا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَتْ إِلَى النِّصْفِ يَا أَبَانُ إِنَّكَ أَخَذْتَنِي بِالْقِيَاسِ وَ السُّنَّةِ إِذَا قَيْسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ مِثْلَهُ (حر عاملی، ۱۴۱، ج ۲۹، ص ۳۴)

ابان بن تغلب می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی یکی از انگشتان زنی را قطع می‌کند، دیه آن چقدر است؟ فرمود: ده شتر. گفتیم: دو انگشت قطع کرده، دیه‌اش چقدر است؟ فرمود: بیست شتر. پرسیدم: سه انگشت قطع می‌کند، فرمود: سی شتر. گفتیم: اگر چهار انگشت زن را قطع کند دیه‌اش چقدر است؟ فرمود: بیست شتر، گفتیم: سبحان‌الله! سه انگشت قطع می‌کند و دیه آن سی شتر است، وقتی چهار

انگشت را قطع می‌کند دیه‌اش بیست شتر می‌شود؟ وقتی ما در عراق بودیم این مطلب را می‌شنیدم و از گوینده آن بیزاری می‌جستیم و می‌گفتیم آورنده چنین حکمی شیطان است. امام علیه السلام فرمود: ابان صبر کن، این حکم پیامبر خداست. همانا دیه زن با مرد برابر است تا وقتی به ثلث برسد و هنگامی که به ثلث رسد، دیه زن به نصف برمی‌گردد. ای ابان، تو دست به قیاس زده‌ای و اگر در سنت قیاس شود، دین از بین می‌رود.

شیخ مفید نیز در کتاب *مقنعه* ضمن بیان همین مطلب که زن در دیه اعضا و جوارح با مرد مساوی است تا به ثلث دیه برسد و وقتی به ثلث رسید به نصف دیه مرد برمی‌گردد، به قطع انگشتان مثال می‌زند که تا قطع سه انگشت دیه زن با مرد برابری می‌کند و وقتی چهار انگشت قطع شد، دیه زن نصف می‌شود و می‌گوید: بعد از رسیدن به ثلث، میزان دیه برمی‌گردد به اصل دیه زن که نصف دیه مرد است، و سپس می‌افزاید: سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر این حکم قرار گرفته و اخبار و روایات از ائمه علیهم السلام بر این امر متواتر است.

این حدیث - جدای از اشکال سندی آن که در طریق عبدالرحمن بن الحجاج^۱ آمده - مخالف با عقل است. دیه برای پیشگیری از جرم و تدارک خسارت است.

۱. رجالیون شیعه وی را به مذهب کیسانیه و وقف نسبت داده‌اند که بعدها برگشته است. البته درباره وی تعریف‌هایی هم (مانند وکالت امام پیش از تغییر مذهب) نقل شده است. قال النجاشی: عبدالرحمن بن الحجاج البجلي: مولا هم کوفی بیاع السابری سکن بغداد، و رمی بالکیسانیه، روی عن أبي عبد الله و أبي الحسن علیهما السلام و بقى بعد أبي الحسن، و رجع إلى الحق و لقی الرضا علیه السلام و كان ثقة، ثقة ثبتا وجها. و قال الشيخ (۴۷۴) عبدالرحمن بن الحجاج له كتاب، و عده فی رجاله (تارة) فی أصحاب الصادق علیه السلام (۱۲۶) قائلاً: عبدالرحمن بن الحجاج البجلي: مولا هم، کوفی بیاع السابری أستاذ صفوان. و قال الكشي (۳۰۸): أبو علي عبدالرحمن بن الحجاج حمدويه بن نصير، قال: حدثني محمد بن الحسين، عن عثمان بن عديس عن حسين بن ناجية، قال: سمعت أبا الحسن علیه السلام و ذكر عبدالرحمن بن الحجاج، فقال: إنه لتقيل على الفؤاد. و هو ممن قال بالوقف ثم رجع لما ظهر من المعجزات على يد الرضا علیه السلام.

چگونه فردی اگر سه انگشتش قطع شود، خاطی باید سی شتر بدهد و اگر به چهار انگشت رسید، تنزل کند و باید بیست شتر بدهد؟

مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ق)، از فقیهان شیعه، پس از نقل این حکم می‌گوید: این حکم مشهور است، ولی هم برخلاف قواعدی است که در باب دیه از روایات نقل شده و هم برخلاف عقل است؛ زیرا عقل اقتضا می‌کند که دیه چهار انگشت بیش از دیه سه انگشت باشد، یا لااقل از آن کمتر نباشد، در حالی که اینجا کمتر شده است. آنگاه می‌گوید: البته قرارداد بیست شتر برای دیه چهار انگشت، موافق قاعده است؛ زیرا با فرض نصف‌بودن دیه زن نسبت به مرد، طبیعی است که دیه چهار انگشت که در مرد چهل شتر است، در زن بیست شتر باشد.

آنچه باید روشن شود، این است که چه حکمتی در زیادتز قرارداد دیه دو انگشت و سه انگشت از نصف، و مساوی قرار دادن آن با مرد بوده است؟ البته محقق اردبیلی به پاسخی نرسیده است؛ ولی با توجه به روایت ابان بن تغلب و آنچه در ذیل آن روایت در مورد تعرض به ابان به خاطر روی آوردن به قیاس از امام علیه السلام نقل شده، می‌گوید:

در این روایت به بطلان قیاس اشاره رفته، در حالی که در واقع، در اینجا مفهوم موافق یا مفهوم اولویت مطرح شده است و معلوم می‌شود استناد به مفهوم موافقت و عمل کردن بر طبق آن نیز بر طبق این روایت دچار مشکل شده؛ زیرا عقل به حسب ظاهر چنین حکم می‌کند که اگر دیه قطع سه انگشت، سی

ذکره الشيخ فی الکلام علی الواقفة من کتاب الغیبة و عده فیه فی (فضل فی ذکر طرف من أخبار السفراء) من الوکلاء المحمودین قائلاً: و کان عبدالرحمن بن الحجاج و کیلاً لأبی عبدالله علیه السلام، و مات فی عصر الرضا علیه السلام علی ولایتہ. (ر. ک: خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۳۱۶) نکته قابل توجه اینکه این حدیث جنجالی و مشکوک به خاطر فردی که تحولات اعتقادی کیسانی و وقف داشته، می‌خواهد آیه قرآن را پس از یک قرن و نیم بعد تخصیص بزند، و بگوید: آن اراده استعمالی منظور این اراده جدی بوده است. حقیقتاً اگر راوی آن هم ثقة باشد، جرئت زیادی می‌خواهد!

شتر بود، به طریق اولی در قطع چهار انگشت حداقل باید همان سی شتر باشد و نمی‌تواند کمتر باشد. در حالی که نص این روایت خلاف آن را می‌گوید. پس معلوم می‌شود که نمی‌توان در توسل به مفهوم موافقت و اولویت نیز جرئت کرد؛ زیرا ای بسا حکمت خفیه‌ای وجود دارد که ما بر آن دست نیافته‌ایم.^۱

به هر حال، مقدس اردبیلی با همه ایراد و تردید در اعتبار سند این روایت، آن را پذیرفته و تعبداً قبول کرده است. اما آیا چنین تعبدی درست است؟ اتفاقاً احتیاط آن است که تضييع حقوق نشود، نه اینکه تعبداً پذیرفته شود.

برخی درباره این کلام اردبیلی گفته‌اند: قبول تعبدی احکام فرعی، آن هم در زمینه مسائلی اجتماعی بدون اینکه بتوان برای آن توجیه عقلی و منطقی داشت، صحیح به نظر نمی‌رسد و با روح بیان احکام اسلامی که مبتنی بر مصالح مردم و جامعه است - و آن مصلحت نمی‌تواند یک امر دست‌نیافتنی و نامکشوف باشد - سازگاری ندارد. در خصوص روایت ابان بن تغلب، به نظر می‌رسد با توجه به تردیدی که حداقل در یکی از روایات سلسله سند آن (عبدالرحمن بن حجاج) بنا به گفته محقق اردبیلی - به شرحی که قبلاً ذکر شد - وجود دارد، و مغایرت آن با قواعد نقلی و فهم عقلی، نمی‌توان روایت مزبور را مستند دانست و مورد عمل قرار داد، بخصوص که چگونگی بیان روایت هم به گونه‌ای است که صحت صدور آن را زیر سؤال می‌برد.

درباره حدیث ابان بن تغلب، برخی از مراجع معاصر اشکالات دیگری مطرح کرده و حجیت آن را زیر سؤال برده‌اند:

۱. و فيها بطلان القیاس، بل یشکل أمر مفهوم الموافقة، فإن العقل یجد بحسب الظاهر أنه إذا كان ثلاثون لازماً فی الثلاث، فیکون لازماً فی الأربع بالطریق الأولى، فعلم انه لا ینبغی الجرأة فیه ایضاً، إذ قد یخفی الحکمة، و لهذا شرطوا العلم بالعلّة فی أصل المفهوم و وجودها فی الفرع، فتأمل. (اردبیلی،

۱. تعبیرهایی که ابان درباره حکم و خطاب به امام صادق علیه السلام گفته (وَقَوْلُ الْأَزْيِ جَاءَ بِهِ شَيْطَانٌ)، با شخصیت و جلالت ابان ناسازگار می‌آید.
۲. در حدیث آمده که این کار قیاس است، در حالی که این‌گونه نیست. اینکه اگر دو انگشت دست قطع شود، باید ۲۰ شتر پرداخت شود و اگر سه انگشت دست قطع شود، ۳۰ شتر و اگر ۴ انگشت، ۴۰ شتر فهم عرفی است و نه قیاس و در فقه موارد آن بسیار است و فقها از این فهم عرفی استفاده می‌کنند.
۳. این شیوه از بیان (عدم اقتناع مخاطب و ذکر علل تقریب حکم) بر خلاف روش ائمه و قانون‌گذاری است. از این‌رو، این روایت بر خلاف مبنای عقلایی است و اگر از امام صادر شده باشد، احتمالاً از روی تقیه صادر شده است؛ زیرا هم سؤالش و هم جوابش دارای مشکل است.

اشکالات و شبهات در عدم تساوی دیه در اعضاء

- هرچند اشکالات تفاوت دیه یکسان به نظر می‌رسد، اما در مواردی مختلف است و از این‌رو، لازم است که مجدداً مرور شود.
۱. تفاوت بین زن و مرد در قصاص و دیه و الزام اولیای زن به پرداخت نصف دیه مرد هنگام قصاص مرد در برابر زن، بدون مشروط کردن قصاص زن در برابر مرد به چنین شرطی، از نظر عرف، ظلم است و مخالف حق و عدالت. از آن‌رو که فلسفه قصاص پیشگیری و کیفر قاتل و رد به مثل است و ارد به مثل، در کشتن زن توسط مرد، یعنی کشتن مرد بدون دادن چیزی به بستگان زن است، بنابراین پرداخت نصف دیه مرد از سوی اولیای زن، زاید بر مقابله و خارج از قصاص قاتل در مقابل مقتول است و این ظلم بر زن مقتول می‌باشد.

چگونه ممکن است در اموری که تعبدی نیست و در آن مصالح روشن است، دیه قطع سه انگشت ۳۰ شتر و چهار انگشت ۲۰ شتر باشد؟ بنابراین، زن و مرد در حقیقت انسانی و حقوق اجتماعی و اقتصادی از جمله قصاص و دیه با یکدیگر مساوی‌اند و روایاتی که بین آنها در قصاص و دیه تفاوت می‌گذارد، مخالف کتاب است و خداوند نه تنها چنین سخنی نمی‌گوید، بلکه این‌گونه حکم نمی‌کند، و حداکثر این‌گونه روایات را باید به حساب تاریخمندی و یا شرایط فرهنگی مردسالاری گذاشت.^۱

۲. گفته شده: یکی دیگر از شبهات تفاوت، مخالفت با عموماتی است که قرآن میان زن و مرد چنین تفاوتی نگذاشته است. و مهم‌ترین وجه تفاوت نگذاشتن باید به لحاظ حقوقی و اجتماعی باشد؛ زیرا از نظر قرآن کریم، انسان‌ها، اعم از زن و مرد، بزرگ و کوچک، سفید و سیاه و عرب و غیرعرب، با هم در حقیقت انسانی برابرند و هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (نساء: ۱۳)؛ ای مردم، پروای پروردگارتان را داشته باشید؛ همان کسی که همه شما را از یک نفس آفرید و همسر وی را از جنس او آفرید و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمَشِيطِ»؛ (مجلسی، ۱۴۰۱ق، ج ۷۵، ص ۲۵۱) مردم بسان دندانه‌های شانه با یکدیگر برابرند. چگونه سیاه و سفید، برابر حقوقی باشند، اما زن و مرد نباشند؟

۳. برخی بر این باورند که تعیین مقدار دیه از احکام امضایی اسلام و متأثر از اوضاع و احوال خاص زمان و مکان ظهور اسلام است. از این‌رو، منافاتی ندارد که

۱. درباره مفهوم تاریخمندی ر.ک: ابازی، سیدمحمدعلی، «تاریخمندی و فهم نصوص»، مجله علوم حدیث، قم: دارالحدیث، ش ۲۹، ص ۴۴. همچنین درباره مفهوم فرهنگ ر.ک: همو، قرآن و فرهنگ زمانه، رشت: کتاب مبین، ۱۳۷۸ش.

همگام با تغییرها و تحول درخواست و اراده مردم و مطابق با اوضاع و احوال و مقتضیات زمان و مکان، در قصاص مرد در برابر زن و میزان دیه زن تجدید نظر شود.

با وجود این قبیل آیات و روایات، که در قرآن و منابع روایی فراوان است، می‌توان به عنوان یک نظریه قابل توجه گفت: تفاوت بین زن و مرد در قصاص و دیه از نظر کتاب و سنت، امروز غیر مقبول و نیازمند تجدید نظر است.

توجیهات تنصیف دیه زن

فقه‌های پیشین برای تفاوت دیه دلیلی اجتماعی ذکر نکرده‌اند، اما امروز به دلیل تحولات رخ داده که زنان در صحنه اجتماعی و توانایی‌های علمی قرار گرفته‌اند، برخی اندیشمندان در برابر اشکالاتی که به نظریه مشهور فقها شده، به توجیهاتی دست زده‌اند تا بتوانند به شبهات پاسخ دهند. در ذیل، به بررسی این توجیهات و پاسخ به آنها می‌پردازیم.

۱. دیه، جبران خسارت مادی

دیه اساساً بهای جان انسان و قیمت و ارزش یک انسان نیست تا کسانی اشکال کنند که اسلام قیمت جان زن را نصف مرد قرار داده است، بلکه دیه صرفاً جبران خسارت مادی است که به شخص وارد می‌شود و اصلاً ارتباطی به ارزش‌گذاری نسبت به شخصیت و جان انسان ندارد. اگر قرار بود دیه، قیمت جان انسان‌ها باشد، می‌بایست دیه عالم و جاهل و انسان‌های کارآمدا و مفید با انسان‌های غیرمفید، متفاوت باشد، در حالی که چنین نیست.

در روایات مربوط به دیه زن و مرد، علتی ذکر نشده و آنچه در این زمینه بیان شده، اشاره به یکی از حکمت‌هایی است که می‌توان برای این حکم در نظر گرفت.

پاسخ: اگر دیه صرفاً جبران خسارت مادی است، در عصر حاضر میان زنان شاغل و غیر شاغل تفاوتی نیست و اگر دیه نصف شد، جبران حاصل نمی‌گردد. وانگهی، جبران خسارت باید بر اساس معیار باشد تا عادلانه تلقی گردد؛ چون جبران خسارت، در گذشته به شکلی بوده و امروز به شکل دیگری (مناسب با شرایط و احوال و موقعیت اجتماعی و تأثیر در جامعه و نظام خانواده و تأمین معیشت و تغییر موقعیت زنان و ایفای نقش آنان در تأمین اقتصاد خانواده).

۲. پایین‌تر بودن ارزش زن نسبت به مرد

در فرض دیگر، که در دوره معاصر مطرح شده، پایین‌تر بودن ارزش زن نسبت به مرد است. به‌خوبی می‌توان از برخی گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان فقه، تفسیر و حقوق استفاده کرد که آنان در مقام مقایسه زن با مرد، ارزش و اعتبار کمتری برای او قایل هستند و فرهنگ عربی را بر این مبنا قرار می‌دهند. (بهرامی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۵) بر اساس این تفسیر، موضوع دیه ارزش‌گذاری مادی و خون‌بها مطرح شده است. ارزش و اعتبار زن مساوی و هم‌تراز مرد نیست و نمی‌توان همان قیمتی را برای زن در نظر گرفت که برای مرد نیز محاسبه می‌شود.

پاسخ: این توجیه نمی‌تواند شکل کلی و قطعی داشته باشد، و می‌توان بر آن نقض وارد کرد. امروزه بر اثر تعلیم و تربیت و ارتقای سطح فکری و توانایی‌های اجتماعی زنان، ورود آنان به جامعه دگرگون شده و زنان عهده‌دار مشاغل گوناگون علمی، فرهنگی، صنعتی و عمرانی و طیف گسترده‌ای شده و در سطوح مختلف جامعه دوش به دوش مردان کار می‌کنند و در دانشگاه‌ها به موازات مردان به تدریس و تعلیم و تحصیل می‌پردازند (چنان‌که هم‌اکنون تا حد زیادی این وضعیت در دانشگاه‌ها به نفع زنان افزایش یافته است) و اگر نگوئیم کوشایی آنان بیشتر از مردان است، کمتر از آنان نیست. چه دلیلی دارد ارزش زن پایین‌تر از مرد باشد، حتی اگر مبنای ارزش‌گذاری مادی و خون‌بها تلقی شود؟ در این صورت، دیگر مشکل می‌توان به پایین‌تر بودن ارزش زن نسبت به مرد استدلال و استناد کرد و آن را دلیلی برای تفاوت دیه زن و مرد دانست.

۳. پایین‌تر بودن نقش زن در وضعیت اقتصادی

بعضاً نصف بودن دیه زن نسبت به مرد، این‌گونه توجیه شده که اصولاً دیه برای جبران خسارت وارده به مجنی‌علیه یا خانواده اوست و نقش بازداندگی دارد و برای جلوگیری از خون‌ریزی و جنگ‌های پی در پی بوده است، و به دلیل آنکه مرد نقش بیشتر و مؤثرتری در کارزار اجتماعی و زندگی اقتصادی دارد و با از بین رفتن یا صدمه دیدن او لطمه بیشتری به وضع مالی خانواده و جامعه وارد می‌آید، بخصوص که در نظام حقوق اسلام، اداره خانواده و مسئولیت تأمین معیشت آنان با اوست؛ بنابراین، دیه او باید بیشتر از زن باشد. (رشیدرضا، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۳۳۲ / مهرپور، ۱۳۷۸، ص ۵۶). بر اساس این تحلیل، دو برابر بودن دیه مرد نسبت به زن، به معنای پایین‌تر بودن ارزش زن نیست، بلکه به لحاظ تبعات از دست دادن مرد و یا صدمه دیدن او در خانواده است و حال که قرار است این ضایعه به صورت مادی جبران، و خسارت داده شود، تفاوت موقعیت زن و مرد باید عادلانه در نظر گرفته شود. و چون حکم شرعی و قانونی با توجه به وضع غالب تعیین می‌شود و وضع غالب این است که مرد تأمین‌کننده هزینه خانواده و دارای نقش مؤثرتر اقتصادی و مالی است، خسارت قابل پرداخت به او یا خانواده‌اش، بیشتر از زن تعیین شده است.

پاسخ: یکم، تلقی فقه و تفسیر از دیه، بیشتر همان خون‌بهاست تا جبران خسارت وارده، و اگر ملاک آن در نظر گرفته شود، هیچ پولی نمی‌تواند جایگزین خون شود، پس باید معیار آن جبران خسارت وارده به مجنی‌علیه باشد. حال اگر جبران خسارت انعطاف نداشته باشد، هدف از دیه حاصل نخواهد شد؛ زیرا امروز بر خلاف گذشته اکثر وضعیت جمعیت زنان دیگرگون شده، و طبعاً باید جبران خسارت هم تغییر پیدا کند. معیار در تعیین خسارات در روش عقلایی «ارش» است. بنابراین، در جایی که برای جراحات وارده دیه مشخص وجود ندارد، باید ارش پرداخت. ارش، مابه‌التفاوت و تفاوت قیمت جنس سالم و معیوب است. در تمام کتاب‌های فقهی، حتی کتاب‌های

معاصر، برای تعیین مقدار ارش گفته شده: باید شخص صدمه‌دیده و مجروح یا ناقص عضو را یک‌بار در حال سالم بودن او در نظر بگیرند و یک بار با توجه به صدمه و یا نقص وارده به او و مابه‌التفاوت این دو را پرداخت نمایند. در این صورت، درباره زن به لحاظ انسانی و نه به لحاظ جنسیت، از طریق ارش ارزش‌گذاری می‌شود و چون دیه امر شناوری است، باید موقعیت شغلی بررسی شود. در جایی که به دلیل از بین رفتن زن، به خانواده آسیب رسیده، باید این تفاوت موقعیت تدارک شود. به همین دلیل، می‌توان گفت: برخی از این فلسفه‌های تحلیلی تغییر کرده و قراردادان مقداری مشخص به عنوان دیه، که نه دیگر آن جنگ‌ها هستند و نه آن تفاوت‌های مردانه شکل کلی دارند، عادلانه و صحیح به نظر نمی‌رسد.

دوم، چنانچه زن به کار اقتصادی در بیرون از خانه بپردازد و در خانه به وظیفه مادری و آمادگی اعضای خانواده در تحصیل و تغذیه مشغول باشد، ارزش این کار نباید نادیده گرفته شود. با توجه به پژوهش‌ها و برآوردهایی که انجام شده، کار خانگی زنان نمی‌تواند ارزش اقتصادی کمتری از ساعت کار مردان داشته باشد.

سوم، این تفاوت دیه که در فلسفه آن، مسئله جبران خسارت و بازدارندگی مطرح شده نه تنها بازدارنده از جرم و جنایت نیست، بلکه در مواردی این تفاوت جرم‌زا و تشویق‌کننده و در جهتی تحقیرکننده است؛ زیرا اگر مردی زنی را به قتل برساند و اولیای دم خواهان قصاص باشند، مرد در صورتی قصاص می‌شود که اولیای دم زن نصف دیه را به اولیای مرد پرداخت کنند و اگر مردی دو زن را به قتل برساند و هر یک از اولیای دم خواهان قصاص باشند، مرد قصاص می‌شود، بدون اینکه دیه‌ای به اولیای دم زن پرداخت شود. ولی بعکس، اگر زنی مردی را به قتل برساند و اولیای دم خواهان قصاص باشند، زن قصاص می‌شود، بدون اینکه دیه‌ای به خانواده او پرداخت شود. آیا با درک عقلا و عموم مردم، این تفاوت‌گذاری ظلم نیست و آیا عرف چنین تبعیضی را محکوم نمی‌کند، به‌ویژه آنکه قرآن چنین تفاوتی را قایل نشده است؟

نتیجه

دیه به معنای خون‌بهاست؛ یعنی مالی که از طرف جانی به شخص مورد جنایت قرار گرفته - اگر عضوی از دست داده باشد - و یا به ورثه او - اگر کشته شده باشد - می‌دهند. همه شواهد و قرائن نشان می‌دهد که باید مبنای دیه را این نظریه قرار داد که به شخص آسیب‌دیده برای جبران خسارت مالی پرداخت شود و ملاک اصلی کلیت دیه، بر مبنای تعلیم قرآن کریم است و نیز روایاتی که در مقام تعیین قیمت برآمده‌اند، آنجا که مقدار دیه مطرح است و نمی‌توان خسارت مرد را از معالجه و درمان و بیکاری و یا مشکلات مستقیم زیان‌های وارده بر شخص یا خانواده، جبران نمود، باید «کارشناسی» را مبنای عمل قرار داد و آنجا که دلالت بر تنصیف دیه زن می‌کند و یا در مقام قصاص، زن نصف مرد محاسبه می‌شود، باید به طور مساوی، همان‌گونه که قرآن گفته، قرار داد و این روایات را به حساب تاریخمندی و شرایط خاص اجتماعی گذاشت. از آن‌رو که این احکام تبعدی نیستند و ناظر به مصالح و مفاسد بین‌الامری هستند، نمی‌توان احکام این روایات را صرف نظر از شرایط اجتماعی آنها دانست. از این‌رو، به تعبیر دیگر، می‌توان گفت: تعیین دیه به مقدار معین از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز نصف قرار دادن دیه زن نسبت به مرد با فرض صحت، حکم حکومتی و مقطعی است، نه یک حکم ثابت و لایتغیر و همیشگی اسلامی. دلیل آن، نه لفظ این احکام، بلکه تغییر شرایط اجتماعی و فرهنگی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. ابن قدامه المقدسی، موفق‌الدین، عبدالله بن احمد؛ (م ۶۳۰)؛ **المغنی و الشرح الكبير**؛ بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م.
۲. ابن هشام؛ **سیره ابن هشام**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۳. احمدی میانجی؛ **مکاتیب الرسول**؛ قم: مرکز تحقیقات حج، ۱۹۹۸ م.
۴. اردبیلی، ملا احمد (م ۹۹۳ق)؛ **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**؛ مجتبی‌العراقی، علی پناه اشتهاردی؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۵. ایازی، سید محمد علی؛ **ملاکات احکام و روش استکشاف آن**؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ ش.
۶. بهرامی، محمد؛ «دیه زن از منظر قرآن و فمینیسم»؛ **مجله پژوهش‌های قرآنی**؛ ویژه زن در قرآن، ش ۲۵-۲۶، بهار و تابستان ۱۳۸۰.
۷. جواد علی‌الکاظمی (م ۱۹۸۷)؛ **المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام**؛ بیروت: دار الملايين، مكتبة النهضة، ط. الثانية، ۱۹۷۶ م.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسن؛ **وسائل الشیعه**؛ قم: مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث، ط. الثانية، ۱۴۱۴ق.
۹. حلبی، ابوالصلاح تقی یا تقی‌الدین بن نجم یا نجم‌الدین بن عبیدالله بن عبدالله بن محمد حلبی (م ۴۴۷ق)؛ **الکافی فی الفقه**؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۱۰. حلبی، ابوالقاسم، نجم‌الدین، جعفر بن الحسن (م ۶۷۶ق)؛ **شرایع الاسلام**؛ تحقیق عبدالحسین محمد علی، افسست از چاپ نجف، ۱۳۸۹ق، بیروت: دارالاضواء، [بی تا].
۱۱. حلبی، حسن بن مطهر؛ **قواعد الاحکام**؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۱۲. خمینی، روح‌الله، **تحریر الوسیله**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ق.
۱۳. خوئی، ابوالقاسم؛ **مبانی تکملة المنهاج**؛ قم: مؤسسه الامام الخوئی، [بی تا].
۱۴. _____؛ **معجم الرجال**؛ قم: مؤسسه الامام الخوئی، ط. الخامسة، ۱۴۱۳ق.
۱۵. _____؛ **محاضرات فی الاصول**؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۱۶. خزاعی نیشابوری، ابوالفتوح حسین؛ **روض الجنان و روح الجنان**؛ تصحیح محمد جعفر یاحقی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل؛ مفردات الفاظ قرآن؛ تحقیق صفوان عدنان داوودی؛ دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۸. رشید رضا؛ المنار؛ ط. الثانية، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۱۹. زحیلی، وهبه؛ الفقه الاسلامی و ادلته؛ بیروت: دارالفکر، ط. الثالثة، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
۲۰. سیوطی؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق/۱۹۹۳م.
۲۱. شیخ طوسی، محمد بن الحسن؛ المبسوط؛ بیروت: دار احیاء الکتب العربی، [بی تا].
۲۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقنعه؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۴ش.
۲۳. _____؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق احمد قصیر؛ افسست از چاپ نجف، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴ش.
۲۴. طباطبائی، محمدحسین؛ المیزان؛ بیروت: مؤسسة العلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
۲۵. _____؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ بیروت: دار احیاء التراث، [بی تا].
۲۷. عاملی، زین الدین بن علی بن مشرف عاملی؛ معروف به شهید ثانی (۹۶۵-۹۱۱ق)؛ مسالك الألفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
۲۸. عودة، عبدالقادر؛ التشريع الجنائي الاسلامي؛ بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۲ق.
۲۹. فخر رازی؛ التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ط. الثانية، ۱۴۲۰ق.
۳۰. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۳۱. کاشانی، ملافتح الله؛ منهج الصادقین؛ تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیه، [بی تا].
۳۲. مالک بن انس؛ الموطأ؛ تصحیح محمد فؤاد عبدالباقي؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۳۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار الوفا، ۱۴۰۱ق.
۳۴. مهرپور، حسین، «بررسی دیه زن در قانون مجازات اسلامی»؛ مجله پژوهش نامه متین، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشکده امام خمینی، تهران: ش ۲، بهار ۱۳۷۸.
۳۵. نجفی، محمد بن الحسن (م ۱۲۶۶ق)؛ جواهر الکلام، فی شرح شرایع الاسلام؛ تحقیق عباس قوچانی؛ ط. السابعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
۳۶. نووی، محی الدین؛ المجموع فی الفقه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۲م.